

آواز پای ساز

یاران مرا شدید شده اشتهای ساز
بزمی بپا کنید خدا را برای ساز
ای دوستان عاقبت اندیش مهلتی
شاید بما سری بزند آشنای ساز
قاصد مرا خبر مده از قیل و قال جنگ
کاین قیل و قال جنگ ندارد صفای ساز
ساقی گوارشی و مغنی گوارشی
تا قطره ای شریک شوم در عزای ساز
ظالم برفت و خصلت ظلم از میان نرفت
مطرب تو عادلانه بر آور صدای ساز
هر قصه را که می شنوم قصه، غم است
امشب بخوان که گوش کنم قصه های ساز
می چرخد آسیاب زمان گرد خویشتن
در ابتدای ساز بود انتهای ساز
ایمن زتاج خاور و تاراج باختر
بنشسته ام فقیر در خانقای ساز
لشکر کشان بادیه تر خیص من چه شد؟
من راهیم بخدمت کشور گشای ساز
از من بگو بگرگ مزور سفر بخیر!
از پشت قلعه میرسد آواز پای ساز

جنید، اپریل دو هزار و سه

امشب که ترس محتسب حقه باز نیست
یاران چرا به خلوت ما بزم ساز نیست ؟
زاهد چگونه میشکند بزم ساز را ؟
هیچ آدمی ز یک دو غزل بی نیاز نیست
دربار شب فراز کن ای پادشاه بزم
چندان که حیف خواب کنی شب دراز نیست
طرز غروب سر کن و تصنیف برگریز
چنگ و دف بهار دگر چاره ساز نیست
گلهای زرد و سرخ نظر می برد چه سود ؟
در بوستان چو نیم نظر بوی ناز نیست
کو لاله زار موج که چون دل نمی تپد
کو دلکشای ذوق که در احتزاز نیست ؟
آوارگان بادیه تشریف آورید
آشفتگان فلسفه دروازه باز نیست
نام شب ضیافت ما "سرمه چیدن" است
هر کس صدا بلند کند اهل راز نیست
پیمانه نرم نرم بگیرید و بشنوید
بگذشت شب ز نیمه و وقت نماز نیست
بودای بامیان باشارت سخن بگو
در رسم شهر غلغله راز و نیاز نیست

(اگست ۱۹۹۷)